فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال دوم، شمارهٔ ۵
بهار ۱۳۹۸

نقدی و نظری

نقدی بر کتاب *دُرّ لفظ دری*

● آرش امرایی
عضو هیئت علمی دانشگاه علوم وفنون دریایی خرمشهر Amraei@kmsu.ac.ir

از آن‌جا که قصاید ناصرخسرو واحد درسی دانشجویان کارشناسی و کارشناسی ارشد ادبیات فارسی است، بخش‌هایی از این دیوان با عناوین مختلف توسط برخی استادان شرح شده و انتشار یافته‌است. یکی از این آثار، کتابی است با عنوان *دُرّ لفظ دری به قلم* کاظم دزفولیان که به شرح قصایدی منتخب از *دیوان ناصرخسرو* می‌پردازد. این کتاب در دویست صفحه به وسیلهٔ انتشارات طلایه منتشر شده‌است. در این کتاب، سی قصیدهٔ بلند و پنج قصیدهٔ کوتاه از دیوان ناصرخسرو انتخاب و شرح شده‌است. بدیهی است که شرح و تفسیر متون کلاسیک شعر فارسی، کاری دشوار و نیازمند دانش کافی در آن حوزه است. ضرورت تهیهٔ گزیده‌ای برای دانشجویان، برخی نویسندگان را به تهیهٔ گزارش‌هایی از این آثار واداشته‌است، در حالی که اغلب این آثار، چندان کمکی به مخاطبان خود نمی‌کنند. در کتاب *دُرّ لفظ دری* اشکالات و ناراستی‌هایی دیده می‌شود که این مقاله، ضمن تقدیر از زحمات نویسنده، به تفصیل دربارهٔ آن‌ها سخن می‌گوید. بر همین اساس، ضمن معرفی کتاب، اشکالات موجود در پیشگفتار و شرح قصاید، بیان و اصلاح شده‌است.

کلیدواژه: ناصرخسرو، دیوان ناصرخسرو، دُرّ لفظ دری

مقدمه

شرح، تحلیل و تفسیر شعر کلاسیک فارسی، کار آسانی نیست و برای ارائهٔ شرحی شایسته، باید ضمن شناخت کامل از شاعر و شعرش، زمان و محیط زندگی وی را نیز به خوبی شناخت. علاوه بر دشواری‌های معمول شرح شعر کلاسیک فارسی، انتخاب بخشی از این دیوان‌ها نیز از جمله دشواری‌هایی است که شارحان گزیدهٔ اشعار با آن مواجه هستند. انتخاب بخشی از دیوان یا اثر یک نویسنده، به خودی خود چندان

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال دوم، شمارهٔ ۵
بهار ۱۳۹۸

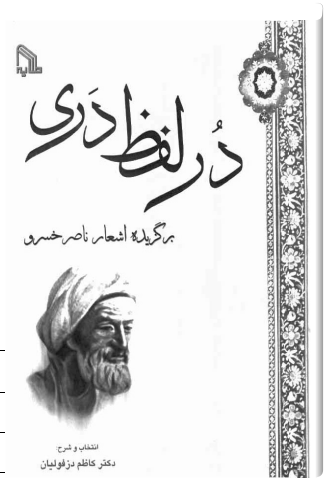

■ **دزفولیـــان، کاظم (۱۳۸٦). *دُرّ لفظ دَری: شـــرح و تحلیل سی قصیده از ناصرخســـرو قبادیانی*. تهران: طلایه.**

دشـوار نیسـت، امّـا چالش واقعی زمانـی چهره می‌نمایاند کـه بخواهیـم، بخش‌هایی از این اثـر را انتخـاب کنیـم که معرّف کل دیوان و اندیشـه‌های شـاعر باشـد.

از زمانـی کـه انتخـاب گزیدهٔ آثار شـاعران و نویسـندگان بـرای تدریس در دانشـگاه رواج پیـدا کرد، همیشـه تهیهٔ یک گزیدهٔ شایسـته کـه در برگیرندهٔ اهداف مـورد نظر برای تدریـس آن اثر در دانشـگاه باشـد، ذهـن محققان و اسـتادان این حوزه را به خود مشـغول کرده‌اسـت. هـر چنـد، بـر انتخاب اشـعاری بـه عنـوان برگزیـده، اشـکال‌هایی جـدی وارد اسـت کـه در مقالـی دیگـر به آن نیـز پرداختـه می‌شـود، واقعیتی کـه امـروزه علاقمندان به زبان و ادبیات فارسـی با آن مواجه هسـتند، گزیده‌هایی از آثار شـاعران و نویسـندگان بزرگـی اسـت کـه گاه، از جانب محققان جـوان و بدون در نظر گرفتـن اهمّیّت این موضوع و تنهـا بـا انتخـاب بی‌هـدف بخشـی از اثر، منتشـر و بـرای تدریس معرفی می‌شـوند. یک گزیـده تنهـا زمانـی انتخـاب کامل و ارزشـمندی اسـت که لااقـل، دربرگیرنـدهٔ بخش قابل توجهـی از افـکار و شـیوهٔ سـخن‌گویی آن شـاعر باشـد. بـا مواجـه شـدن بـا سـیل عظیـم آثـاری کـه اغلـب، بـا اهدافـی غیرعلمـی تهیـه می‌شـوند، تنهـا بـا نقد و بررسـی ایـن آثار اسـت کـه می‌تـوان، سـره را از ناسـره تشـخیص داد. از ایـن رو، بـر همهٔ دوسـت‌داران زبان و ادبیـات فارسـی فـرض اسـت که ضمن بررسـی و نقـد این آثـار، ارزش‌ها و ناراسـتی‌های آن‌هـا را بـه جامعـهٔ علمـی بشناسـانند. نگارنـدهٔ ایـن سـطور، در طـول سـال‌ها تدریـس ناصرخسـرو، بـه نقد و بررسـی شـرح‌ها و گزیده‌هـای موجود از ایـن دیوان پرداخته اسـت. امیـد کـه دیگـر محققـان، عرصهٔ نقد را بیـش از پیش بایسـته بدانند. بی‌گمـان، نقد علمی و منصفانهٔ آثـار، ارزشـی انکارناپذیر دارد.

معرفی کتاب

دُرّ لفـظ دری یکـی از آثـاری اسـت کـه در آن، برخی قصایـد دیوان ناصرخسـرو گزینش

و شـرح شده‌اسـت. ایـن کتـاب به قلـم کاظم دزفولیان نگاشـته شـده و انتشـارات طلایه آن‌را در ۲۰۰ صفحـه منتشـر کرده‌اسـت. چـاپ اول ایـن کتـاب در سـال ۱۳۸۶ بـوده و در حـدود یـک سـال بعـد، به چـاپ دوم رسیده‌اسـت. کتـاب با پیشـگفتار آغاز می‌شـود و نویسـنده در مقالـی کوتـاه، نـکات مـورد نظـر خویـش را در ابتدای کتاب ذکـر می‌کند. سـپس، بخـش دیگـری بـا عنـوان «زندگانی، احـوال و آثـار ناصرخسـرو قبادیانـی» آغاز می‌شـود. همان‌گونـه کـه از عنـوان ایـن بخـش بـر می‌آیـد، اطلاعاتـی هرچنـد کوتـاه و مجمـل، در مـورد حیـات، آثـار، اندیشـه‌ها و شـیوهٔ بیـان ناصرخسـرو ارائـه می‌دهـد. در پایـان ایـن بخـش، صفحـه‌ای بـا عنـوان «مراجـع» آمده‌اسـت کـه در آن، بـه شـیوه‌ای منحصـر بـه فـرد، مراجـع ایـن قسـمت بـرای خواننـدگان معرفـی شده‌اسـت. در ادامـه، قصایـد برگزیـده آمده‌انـد و بـه دنبـال آن، شـرح قصایـد ذکـر شده‌اسـت. در پایـان نیـز فهرسـت آیـات، احادیـث و اقـوال آمده‌اسـت. پـس از ایـن بخـش، منابـع و مآخـذ مورد مراجعـه در نـگارش کتـاب، معرفی شده‌اسـت و در نهایت، اثر با فهرسـت برخـی واژگان، ترکیبـات، اصطلاحـات و اعـلام بـه پایان می‌رسـد.

نکاتی در مورد پیشگفتار

پیـش از این اشـاره شـد که نویسـنده در ابتدای کتاب، بخشـی با عنـوان «زندگانی، احوال و آثـار ناصرخسـرو قبادیانـی» آورده و بـه اجمـال، مطالبـی در این خصوص بـه خوانندگان ارائـه کرده‌اسـت. در پایـان ایـن بخـش، صفحه‌ای بـه عنوان «مراجـع» آمده و به شـیوه‌ای منحصـر به‌فـرد، همـهٔ ارجاعـات درون‌متنـی را بـه این صفحه منتقـل کرده‌اسـت. در مورد ضـرورت وجـود ایـن صفحـه سـخن نمی‌گوییـم ـ هرچنـد بـر اصـل وجـود آن نقدهایـی جـدی وارد اسـت ـ آنچـه کـه بایـد در مـورد ایـن مراجـع گفـت، ایـن اسـت کـه این‌گونه مرجع‌نویسـی، بـا اسـتفاده از کـدام شـیوهٔ مرجع نویسـی اسـت؟ آیا بهتر نیسـت بـه آنچه کـه بـه عنـوان روش تحقیـق تدریـس می‌کنیـم، پایبنـد باشـیم و آن‌را در آثارمـان رعایت کنیـم؟ آیـا هرکـس بـدون توجـه بـه رد یا قبـول جامعهٔ علمـی کشـور، می‌تواند شـیوه‌ای ابـداع کنـد و بـه تنهایـی، بـر آن سـاز بدمـد، گـو دیگـران بخواهند یـا نخواهنـد؟ مگر نه این اسـت که در جوامع علمی کشـورهای متمدن، شـیوه‌ای معرفی می‌شـود و دیگران در آثارشـان، ملـزم بـه پیـروی از آن هسـتند؟ بـه هـر حال، بـه نظر می‌رسـد این شـیوه برای مسـتند کـردن منبـع، شـیوهٔ چنـدان مناسـبی نیسـت و ضروری اسـت، این بخـش کتاب اصلاح شـود.

نکتـهٔ دیگـر در مـورد بخـش اوّل ایـن کتـاب ارجاعاتـی اسـت که بـه آثـار دیگران داده شده‌اسـت. در آثـاری کـه بـه عنـوان منابـع روش تحقیـق، مـورد اسـتفادهٔ محققان قـرار می‌گیرنـد، در مـورد مستندسـازی و نقـل قـول، نکاتـی ذکـر شـده کـه ضـروری اسـت، در آثـار خـود بـه آن‌هـا پایبند باشـیم. پایبند بـودن به ایـن اصول، حافـظ حقوق نویسـنده‌ای اسـت که به اثرش اسـتناد می‌شـود. بر مستندسـازی منافعی مترتب اسـت

کـه از ذکـر آن‌هـا خـودداری می‌کنیم. چـه، پرداختن به آن‌هـا ما را از هـدف اصلی خود دور می‌کنـد.

نقـل قـول از سـخن یـا اثـر دیگـران، عمومـاً بـه دو شـیوه صـورت می‌گیـرد کـه ضـروری اسـت، در هـر کـدام از آن‌هـا، مستندسـازی بـه طـور دقیـق رعایـت شـود: مستندسـازی مسـتقیم و غیـر مسـتقیم. «نقـل قـول مسـتقیم بایـد دقیـق و بـدون تصـرف در جمـلات و حتـی شـکل نوشـتاری متـن اصلـی انجـام پذیـرد، حتـی یـک واژه یـا نشـانهٔ نگارشـی را نبایـد تغییـر بدهید»(فتوحـی، ۱۳۸۹، ص. ۱۹۳). نقـل قـول غیرمسـتقیم، اسـتفاده از مضمـون سـخن دیگـران، بـا جمـلات و عبـارات دیگـر اسـت؛ در ایـن نـوع نقـل قـول، نویسـنده فحـوا و یـا مضمـون کلام نویسـندهٔ دیگـر را بـا اسـتفاده از شـیوهٔ بیانـی خـود ذکـر می‌کنـد. نقـل قـول مسـتقیم و غیرمسـتقیم در شـکل ظاهـری، اندکـی تفـاوت دارنـد. در نقـل قـول مسـتقیم، جملاتـی کـه از دیگـران نقـل می‌کنیـم، ضرورتـاً بایـد درون گیومـه قـرار گیـرد. بـه عبـارت دیگـر، در ابتـدا و انتهـای جمـلات بایـد گیومـه قـرار داد. هـرگاه چنیـن کاری صـورت نگیـرد، یعنـی عینـاً جمـلات و عبـارات دیگـران را بـدون گیومـه در آثـار خـود اسـتفاده کنیـم، حـق نویسـندهٔ اصلـی را نادیـده انگاشـته‌ایم. ایـن نکتـه از جانـب نویسـندهٔ کتـاب *درّ لفـظ دری*، مـورد توجـه قـرار نگرفته‌اسـت و ایـن نقـل قول‌هـا غیرمسـتقیم بـه نظـر می‌رسـد. حـال آن‌کـه بـه طـور تقریبـی، همـهٔ نقـل قول‌هـا مسـتقیم هسـتند و بـه ایـن نکتـهٔ بسـیار بااهمیـت، بی‌توجهـی شده‌اسـت. از آن جملـه، می‌تـوان بـه مـوارد زیـر اشـاره کـرد:

در صفحـه ۹ کتـاب آمده‌اسـت: «عقیـدهٔ ایـن فرقـه بیشـتر بـر محـور عـدد هفـت و کمتـر بـر محـور عـدد دوازده می‌گـردد. ایـن اعـداد چـه در عالـم هسـتی و چـه در بـدن انسـان، بـه وضـوح رقـم شده‌اسـت. وجـود هفـت سـیاره و دوازده بـرج در آسـمان، هفـت روز و دوازده مـاه در سـال، هفـت مهـره در گـردن و دوازده مهـره در پشـت، می‌توانـد شـواهدی بـر ایـن معنـی باشـد»(دزفولیان، ۱۳۸۷، ص. ۹). ایـن جمـلات ـ بـه جـز عبـارت «می‌توانـد شـواهدی بـر ایـن معنـی باشـد» ـ بی‌کـم و کاسـت از کتـاب *حبسـیه سـرایی* تألیـف ولـی‌الله ظفـری نقـل شده‌اسـت(ر.ک حبسـیه در ادب فارسـی، ص.۱۱۳). از ایـن رو، ضرورتـاً بایـد نقـل قـول بـه صورتـی عنـوان می‌شـد کـه مسـتقیم بـودن آن مشـخص باشـد.

عبـارات دیگـری کـه از دیگـر آثـار، از جملـه کتـاب بـا *کاروان حلّه* نقل شده‌اسـت، شـرایطی ایـن گونـه دارنـد. بـه خواننـدهٔ این سـطور پیشـنهاد می‌شـود، برای پی‌بـردن به ایـن موضـع، ارجـاع شـماره ۲ را بـا صفحـهٔ ۸۷ کتـاب *بـا کاروان حلّـه*، ارجـاع شـماره ۳۲ را بـا صفحـهٔ ۱۸۱ *کتـاب حبسـیه در ادب فارسـی*، ارجـاع شـماره ۱۴ را بـا صفحـهٔ ۲۵۷ کتـاب *برگهایـی در آغوش باد* مقایسـه کنـد. تقریباً همـهٔ ارجاع‌های این پیشـگفتار کوتاه، چنیـن وضعیتـی دارند. یعنی، نویسـنده عبارات را بـدون هیچ تغییری در کتـاب خود وارد

کرده‌است، بدون آن‌که خواننده را از مستقیم بودن نقل قول آگاه کند. ناگفته پیداست که این کار، در شأن کتابی دانشگاهی نیست و ضروری است، در چاپ‌های بعدی این نقیصه اصلاح گردد.

نکتهٔ جالب توجه دیگر در مورد این پیشگفتار، این است که اغلب قریب به اتفاق مطالب این بخش و بویژه قسمت «ج» پیشگفتار، یعنی «اندیشه و شیوهٔ بیان ناصرخسرو»، از منابع دیگران نقل شده و کم‌ترین مطلبی در مورد ناصرخسرو، از داشته‌های نویسنده نیامده‌است. می‌دانیم که نقل قول از دیگران و استفاده از منابع دیگر، تنها زمانی موجه و قابل قبول است که در مورد نکته‌ای مهم، استدلال کند، یا بیان افکار و اندیشهٔ دیگران در درک آن کمک نماید، نه این که همهٔ مطالب مقاله یا کتاب و سند پژوهشی، از آثار دیگران جمع‌آوری و به صورت متنی تدوین شود که همهٔ زحمت نویسنده در انجام آن کار، تنها کنار هم قرار دادن آن مطالب باشد. اگر نویسنده بخواهد، کل مطالب بااهمیّت سند پژوهشی‌اش را از دیگران نقل کند، بهتر است که چنین مطلبی را از آغاز وارد کتاب نکند. با توجه به این نکته، ذکر مطالبی که نویسندهٔ محترم در نگارش آن تقریباً نقشی نداشته‌است، زحمات ایشان را در شرح قصاید تحت تأثیر قرار می‌دهد. کوتاه‌تر این که به نظر نگارندهٔ این سطور، بهتر است، در این مورد تجدید نظر شود و نویسندهٔ محترم، این پیشگفتار را یا از آغاز کتاب حذف نماید و یا آن‌را به شیوه‌ای بازنویسی کند که نقش ایشان در نگارش آن، بیش از دیگران نمایان باشد.

آخرین نکته در مورد پیشگفتار *کتاب دُرّ لفظ دری* این است که فعل «می‌باشد» نادرست استفاده شده‌است. استفادهٔ نادرست از واژه‌ها در زبان، موجب گسترش و رواج این اشتباه می‌شود. استفادهٔ نادرست، از جانب اهل علم ناپسندتر است، آن هم متولی تدریس و ترویج و حفاظت از زبان فارسی. پوشیده نیست که فعل «می‌باشد» از مصدر «باشیدن» به معنی «ماندن» و «قرار گرفتن» است و گاه، در معنای آرزو برای انجام کاری به کار می‌رود. در حالی که در این پیشگفتار، بارها از این واژه به جای فعل «است» یا «هست» استفاده شده‌است. از آن جمله، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«شعر ناصرخسرو حماسه‌ای مذهبی است، حماسه‌ای که نشأت گرفته از جدال درونی شاعر می‌باشد» (دزفولیان، ۱۳۸۷، ص. ۱۵).

«روشنایی نامه: منظومه‌ای است کوتاه در قالب مثنوی که شامل ۵۹۲ بیت می‌باشد»(همان:۱۳).

با توجه به نادرست بودن استفادهٔ فعل «است» به جای «می‌باشد»، ضروری است این افعال اصلاح شود و هر فعلی دقیقاً در معنای اصلی، واقعی و مناسب آن به کار رود. اشکالات نگارشی و زبانی این مقدمهٔ کوتاه، به همین نکته محدود نمی‌شود و مواردی غیرقابل چشم‌پوشی در آن دیده می‌شود که پرداختن به آن‌ها، خود، مقاله‌ای

مفصـل می‌طلبـد، امـا نگارنـده، بـه همین میزان بسـنده می‌کنـد و به بخش اصلی سـخن، یعنی شـرح قصاید می‌پـردازد.

نکاتی در مورد شرح قصاید

در این کتاب ۳۰ قصیده از قصاید نسبتاً بلند و ۶ قصیده از قصاید کوتاه دیوان ناصرخسرو، انتخاب و شـرح شده‌اسـت. مشـخص نیسـت، شـارح محترم قصایدی را که هیچ‌گاه، تعداد ابیـات آن‌هـا از ۵ بیـت نمی‌گـذرد، بـا چـه هدفـی بـه آخـر کتـاب افزوده‌اسـت؟ قصایـد منتخـب بـرای شـرح در ایـن کتـاب نیـز همانند دیگـر آثـار منتشرشـده در شـرح گزیدهٔ قصایـد ناصرخسـرو، از جملـه قصایـدی هسـتند که تـا پیش از انتشـار این اثر، بارها شـرح و منتشـر شـده‌اند. البتـه این اشـکال بـر اغلب گزیده‌هـا وارد اسـت. ضرورت ایـن کار تنها زمانـی اسـت کـه شـرح مجدد یـک قصیـده، اطلاعاتـی جدیدتر، بیشـتر و یا درسـت‌تر در مـورد آن ارائـه دهد. شـرحی که از قصاید ناصرخسـرو ارائه شده‌اسـت، شایسـته اما بسـیار موجـز اسـت و گاه، در برخـی ابیـات نیـاز بـه توضیـح و تفسـیر بیشـتری دارد کـه از نظـر شـارح محترم دور مانده‌اسـت. در این نوشـتار، نکاتی در مورد برخی ابیات شرح‌شـده ذکر می‌شـود. بدیهی اسـت، هدف این مقاله شـرح هرچه شایسـته‌تر قصاید ناصرخسـرو اسـت و بـه هیـچ عنـوان، نافـی زحمات شـارح محترم نیسـت. از ایـن رو، نکاتی از باب پیشـنهاد بیـان می‌شـود. امیـد کـه در چاپ‌هـای بعدی، ایـن نکات مـد نظر قـرار گیرد.

بی‌توجهی به صنایع ادبی

یکـی از نکاتـی کـه در سراسـر کتـاب مشـهود اسـت، بی‌توجهی شـارح به صنایـع لفظی و معنـوی موجـود در ابیـات اسـت. شـارح محتـرم در کل کتاب، نسـبت به آرایه‌هـای لفظی و معنـوی بی‌تفـاوت بـوده و در بسـیاری مـوارد، صنایـع و به‌ویـژه صنایـع لفظـی را نادیده گرفتـه اسـت. بدیهـی اسـت، یکـی از جنبه‌هایـی کـه در اشـعار شـاعران شایسـتهٔ توجـه اسـت، صنایـع لفظـی و معنـوی موجـود در ابیـات اسـت و در واقـع، خیال‌انگیـزی کلام شـاعران بـا یـاری گرفتـن از این صنایع ممکن می شـود؛ اشـاره به صنایع در شـرح شـعر، عـلاوه بـر نشـان دادن زیبایی‌هـای آن، جنبهٔ آموزشـی دارد کـه دانشـجویان و علاقمندان بـه ادبیـات، بـا مشـاهدهٔ این صنایع در شـعر شـاعران، به خوبـی آن‌را فرا می‌گیرنـد. از این رو، بی‌توجهـی بـه صنایـع لفظـی و معنوی در شـرح اشـعار، ضمن جفای به شـاعر، موجب کم‌رنـگ شـدن جنبـهٔ آموزشـی اثر می‌شـود و زحمـات شـارح را تحت‌تاثیر قـرار می‌دهد. از آن جملـه، می‌تـوان بـه ایـن موارد اشـاره کـرد: قصیـدهٔ ۱ بیـت ۱، ۳، ۴، ۵، ۹ و ۱۰ و.... شـواهد بی‌توجهـی بـه صنایـع در شـرح قصاید کـم نیسـت. از ایـن رو، بـرای جلوگیری از اطالـهٔ کلام، تنهـا بـه همیـن میزان بسـنده می‌کنیم. تو خـود حدیث مفصّل بخـوان از این مجمل.

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال دوم، شمارهٔ ۵
بهار ۱۳۹۸

سکوت در مورد ابیات دشوار

یکی از مشکلاتی که دانشجویان رشتهٔ ادبیات فارسی با آن مواجه هستند، سکوت شارحان در مقابل اشعار دشوار و مسئله‌دار است، نکته‌ای که در مورد این کتاب هم صادق است. شارح محترم گاه، چنان لغات و نکات بدیهی را شرح می‌دهد که شاید هیچ خواننده‌ای به آن نیاز نداشته‌باشد و گاه، در مقابل ابیات و عبارات و مصرع‌هایی که نیاز واقعی خوانندگان است، سکوت می‌کند. درست است که در شرح شعر، باید همهٔ خوانندگان با هر سطح اطلاعات و دانش را در نظر گرفت، امّا اگر ذکر نکات بدیهی لازم است، بی‌گمان بیان دشواری‌های ابیات ضروری‌تر است.

یکی از دشواری‌هایی که دانشجویان و علاقه‌مندان ادبیات فارسی همواره با آن درگیر بوده‌اند، کنار هم قرار دادن معانی لغات و عبارات و به دست آوردن یک معنای درست و دقیق از بیت است. گاه در بیت، هیچ لغت، ترکیب و یا عبارت دشواری به چشم نمی‌خورد، اما درک معنای درست و نزدیک به صحت از آن برای هرکسی میسّر نیست. (نمونهٔ عالی این نکته اشعار نظامی است). اینجاست که وظیفهٔ شارح به عنوان کسی که خواننده را با اهداف و معانی اشعار آشنا می‌کند، مشخص می‌شود. اگر شارح تنها لغات را برای خواننده معنی کند و هر از چند گاهی برای خالی نبودن عریضه، به کنایه یا مجازی اشاره کند، مشکلی را از خواننده حل نکرده‌است، چرا که خواننده با مراجعه به فرهنگ‌ها، به خوبی از عهدهٔ حل این مشکل برمی‌آید. یکی از مهم‌ترین وظایف شارحان شعر، ارائهٔ معنایی دقیق و درست از ابیات است، نکته‌ای که از نگاه اغلب شارحان شعر فارسی مغفول مانده و شارحان خود را تنها به معانی لغات مشغول کرده‌اند. با یک بررسی سطحی، می‌بینیم که در هر قصیده، کم‌تر از سه یا چهار بیت و در دیگر ابیات، تنها لغات معنی شده‌اند.

آنچه ضروری است که به آن اشاره شود، این است که در بسیاری از ابیات، حتی به معنای لغات هم اشاره نشده‌است. یعنی، ابتدایی‌ترین اطلاعات نیز در مورد ابیات، به خواننده ارائه نمی‌شود. در حالی که در بسیاری از ابیات، لغات یا عباراتی معنی شده‌اند و به تفصیل در مورد آنها سخن رفته‌است که نیازی به شرح و تفسیر ندارند و شاید خواننده‌ای را نتوان یافت که برای درک این موضوعات با مشکل مواجه شود. در صورتی که لغات، ابیات و عباراتی که نیاز واقعی و ضروری خواننده‌است، از نظر دور مانده و در مورد آن‌ها سخنی به میان نیامده‌است. برای جلوگیری از اطالهٔ کلام، تنها قصیدهٔ اول از این جهت بررسی می‌شود.

قصیدهٔ اول این کتاب، ۴۴ بیت دارد. در شرح این قصیده، هیچ توضیحی در مورد ۲۲ بیت از آن عنوان نشده‌است. یعنی، در شرح قصیده، نیمی از ابیات نادیده انگاشته‌شده‌اند. در شرح ۱۲ بیت، تنها یک واژه شرح شده‌است و تنها ۵ بیت تا حدودی شرح شده‌است. سؤال این‌جاست که آیا دیگر ابیات قصیده نیازی به شرح و تفسیر ندارند؟ اگر نیازی به شرح ندارند، چه ضروتی است

کـه ایـن قصیـده را در گزیـدۀ قصایـد جـای دهیـم؟ آیـا قصایـد دشـوارتری کـه نیـاز بـه شـرح و تفسـیر دارنـد، در دیـوان ناصرخسـرو یافـت نمی‌شـود؟ در هـر صـورت، ضـروری اسـت در ایـن مـورد تجدیـد نظـر و ابیاتـی مطـرح شـود کـه بـر شـرح آن‌هـا ضرورتـی مترتـب باشـد.

ـ قصیده ۳، بیت ۱۶ و ۱۷:

چـه گوئـی بـود مسـتعان مسـتعان گر نباشـد چنیـن مسـتعین مسـتعان را
اگـر اشـــتر و اســـب و اسـتر نباشـد کجـــا قهرمـــانی بـود قـــهرمان را

این دو بیت، از ابیات دیریاب و مسـئله‌دار ناصرخسـرو اسـت که اغلب دانشـجویان و علاقمندان به شـعر ناصرخسـرو، در درک آن‌ها با مشـکل مواجه می‌شـوند. روشـن نیست، شـارح محتـرم از چـه روی از ایـن ابیات چشـم پوشـیده و بدون هیچ شـرح و تفسـیری، از کنـار آن‌هـا گذشته‌اسـت. اغلب شـارحان بیـت دوم را درسـت معنی نکرده‌اند. ناصرخسـرو در ایـن دو بیـت می‌گویـد: چـه می‌گویـی؟ نظرت چیسـت که اگر یـاری کننده‌ای نباشـد، آیـا یاری‌شـده‌ای می‌توانـد وجـود داشـته باشـد؟ و اگـر اسـب و قاطـر و شـتر نباشـد، آیـا اصطبـل‌داری وجود دارد؟

بی‌توجهی به اشارات قرآنی

ایـن نکتـه بدیهـی اسـت که قـرآن و حدیـث یکـی از آبشـخورهای اصلی ادبیات فارسـی اسـت و بـدون آشـنایی بـا قـرآن و حدیـث، درک بخـش اعظمی از ادبیات فارسـی دشـوار اسـت. از این رو، توجه به اشـارات قرآنی و شـرح و تفسـیر آن‌ها، ضرورتی انکارناپذیر اسـت. همان‌گونـه کـه می‌دانیم، ناصرخسـرو از جمله شـاعرانی اسـت کـه برای تأکید بـر موضوع مـورد بحـث خـود، بارهـا از آیـات و احادیـث و سـخنان بـزرگان دینـی بهره‌برده‌اسـت، امّا در ایـن شـرح، بسـیاری از ایـن اشـارات نادیـده انگاشـته شـده و هیـچ اشـاره‌ای بـه آن‌ها نشده‌اسـت. بی‌توجهـی بـه ایـن اشـارات موجب می‌شـود، خواننـده بخش قابـل توجهی از جلوه‌هـای دینـی موجود در شـعر ناصرخسـرو را از دسـت بدهـد. در این‌جا، بـه چند مورد اشـاره می‌کنیم.

ـ قصیده ۱، بیت ۱۵:

گیتـی سـرای رهگذرانسـت ای پسـر زین‌بهترسـت نیـز یکـی مسـتقر مـرا

در ایـن شـرح هیـچ توضیحـی در مـورد بیـت ارائـه نشده‌اسـت. صـرف نظـر از معنـای آن، ایـن بیـت اشـاره دارد بـه حدیـث: الدنیـا دار ممـر، وأن الآخـرة هـی دار المقر (نهج‌البلاغـه، کلمـات قصـار، ۳۸۵) همچنیـن اشـاره دارد بـه آیـۀ ۱۲ از سـورۀ مبارکـۀ قیامـت کـه می‌فرمایـد: إِلَـی رَبِّـکَ یَوْمَئِـذٍ الْمُسْـتَقَرّ .

ـ قصیده ۱، بیت ۱۹:

وز دیـدن و شـنیدن دانـش یلـه نکـرد چون دشمنان خویش به دل کور و کر مرا

بدیهی است که این بیت اشاره دارد به آیهٔ ۷ از سورهٔ مبارکهٔ بقره که می‌فرماید: خَتَمَ الله عَلی قُلوبِهِم وَعَلی سَمعِهِم وَعَلی أَبصارِهِم غِشاوَةٌ وَلَهُم عَذابٌ عَظیمٌ. معنی: خداوند بر دل‌ها و گوشهایشان مهر گذاشته‌است. بر روی چشمانشان پرده‌ای است و برایشان عذابی بزرگ است.

شارح محترم هیچ اشاره‌ای به آیهٔ مذکور نکرده‌است.

ـ قصیده ۱، بیت ۳۷:

قول رسول حق چو درختی است بارور　　برگش ترا که گاو تویی و ثمر مرا

هیچ توضیحی در مورد بیت مذکور بیان نشده‌است، در حالی که این بیت اشاره دارد به آیهٔ ۲۴ سورهٔ مبارکهٔ ابراهیم که می‌فرماید: أَلَم تَرَ کَیفَ ضَرَبَ الله مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصلُها ثابِتٌ وَفَرعُها فِی السَّماءِ ترجمه: آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه‌ای تشبیه کرده که ریشهٔ آن (در زمین) ثابت و شاخهٔ آن در آسمان است؟!

ـ قصیده ۱۱، بیت ۹:

گر ندیدی عرش را و حاملان عرش را　　تا به گردش بر چه سان همواره می جولان کنند

شارح محترم هیچ توضیحی در مورد بیت نداده است، این بیت اشاره دارد به آیهٔ ۷ از سورهٔ مبارکهٔ غافر که می‌فرماید: الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ. ترجمه: کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند و آن‌ها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند. همچنین اشاره دارد به آیهٔ ۱۷ از سورهٔ مبارکهٔ حاقّه که می‌فرماید: وَیَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ. ترجمه: و عرش پروردگارت را آن روز هشت [فرشته] بر سر خود بر می‌دارند.

ـ قصیده ۱۱، بیت ۲۵:

مر ترا در حصن آل مصطفی باید شدن　　تا زعلم جدّ خود بر سرت در افشان کنند

بیت به این حدیث اشاره دارد که می‌فرماید: وَلَایَةُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی أَمِنَ مِنْ عَذَابِی. ترجمه: ولایت (دوستی) علی‌بن‌ابیطالب حصار من است. هرکس وارد حصار من شود، از عذاب ایمن می‌گردد. در این شرح هیچ اشاره‌ای به ارتباط بیت با حدیث مذکور نشده‌است.

همان‌گونه که می‌بینیم، شارح محترم اغلب اشارات قرآنی را شرح نداده است. آنچه ذکر شد، تنها شواهدی است بر بی‌توجهی به اشارات قرآنی. بررسی همهٔ اشارات قرآنی اشعار ناصرخسرو که در این کتاب، اشاره‌ای به آن‌ها نشده‌است، بسیار مفصل‌تر از این است، اما به همین میزان بسنده می‌کنیم. هر چند در مواردی محدود، اشاراتی از احادیث و آیات قرآن ذکر شده‌است، اما بسیاری از آن‌ها از چشم شارح محترم دور مانده‌اند. از این رو، ضروری است در این مورد نیز تجدید نظر شود و انشاءالله در چاپ‌های بعدی کتاب این نقص مرتفع گردد.

فصلنامهٔ نقد کتاب
ادبیات و هنر
سال دوم، شمارهٔ ۵
بهار ۱۳۹۸

اشکالات معنایی

در این بخش از مقاله، به بررسی ابیاتی می‌پردازیم که در شرح آن‌ها سهوی وجود دارد. از آنجا که ممکن است، در مورد برخی ابیات اختلاف نظر وجود داشته باشد، در این بخش، تنها ابیاتی ذکر می شوند که در مورد آن‌ها اختلاف نظر وجود ندارد. بدیهی است که بیان این مطالب، موجب نادیده انگاشتن زحمات شارح محترم نیست، اما به حکم قول معروف «همه چیز را همگان دانند و همگان از مادر نزاده‌اند»، در جهت ارائهٔ شرحی قابل قبول و نزدیک به صحت از قصاید ناصرخسرو، نکاتی در مورد تعدادی از ابیات شرح شده در این گزیده، ذکر می‌شود، «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!»

ـ قصیده ۱، بیت ۲۰:

ای ناکس و نفایه تن من در این جهان همسایه‌ای نبود کس از تو بتر مرا

در شرح بیت آمده‌است : «نُفایه : هر چیز که به سبب فساد و پستی و بی‌قیمتی به دور انداخته شود، ناسره، فرومایه و پست // تن: در این‌جا مراد نفس اماره و شهوات نفسانی است// ای نفس پست و بی ارزش، در این دنیا برای من هیچ همسایه‌ای بدتر از تو نیست» (دزفولیان، ۱۳۸۷، ص. ۱۰۱).

مشخص نیست، «تن» با چه قرینه‌ای «نفس» دانسته شده‌است؟ در حالی که هیچ سابقه‌ای برای استفاده از «تن» به جای «نفس»، در دیوان ناصرخسرو یا دیگر شاعران فارسی‌زبان وجود ندارد. آیا واقعاً ما اجازه داریم که لغات را بدون قرینه در غیر معنی واقعی و حقیقی خود بدانیم و با معنای غیرحقیقی لغات، ابیات را شرح کنیم؟ بی‌گمان خیر. با دقّت در توضیحاتی که شارح محترم در مورد بیت بیان کرده‌اند، این سؤال پیش می‌آید که آن چیز که به سبب فساد باید دور انداخته شود، چیست؟ آیا این موضوع در مورد تن، صادق‌تر از نفس نیست؟ نیازی به هیچ مقدمه‌ای نیست که مقصود ناصرخسرو در این بیت، بی‌گمان، جسم و تن مادی انسان است که پس از مرگ، دور انداخته می‌شود. این موضوع با توجه به چند بیت بعد در همین قصیده، تأیید می‌شود. ناصرخسرو پس از چند بیت شکایت و بدگویی از جسم و تن، مخاطب شعر خود را این‌گونه به روشنی مشخص می‌کند، آنجا که می‌گوید:

خواب و خور است کار تو ای بی‌خرد جسد لیکن خرد به است ز خواب و ز خور مرا

چند بیت بعد در ادامهٔ بدگویی‌ها و خطاب‌های خود، یک بار دیگر، تن یا همان جسم مادی را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

من با تو ای جسد ننشینم در این سرای کایزد همی‌بخواند به جای دگر مرا

با در نظر گرفتن این ابیات، نمی‌توان تن را «نفس» دانست و معنای درست و مورد نظر ناصرخسرو در این بیت، همان «جسم» و «جسد» است، نه چیز دیگر.

ـ قصیده ۱، بیت ۲۷:

خواب و خور است کار تو ای بی‌خرد جسد لیکن خرد به است ز خواب و ز خور مرا

شـارح محتـرم در شـرح بیـت، این‌گونـه گفته‌اسـت: «جسـد: کنایـه از نفـس اماره» (همان: ۱۰۱)

همان‌طـور کـه می‌بینیـم، اصـرار بـر یـک اشـتباه در بیـت ۲۰، موجـب اشـتباهات دیگـری در شـرح قصیـده شده‌اسـت. در ایـن بیـت نیـز علی‌رغـم شـواهد و قراین آشـکار، «جسـد» را کنایـه از نفـس امـاره دانسـته‌اند. باید پرسـید، آیا واقعـا «جسـد» در این بیت کنایـه اسـت؟ و بـر فـرض کنایـه بـودن، آیـا کنایـه از نفـس امـاره اسـت؟ در این‌جا ضمن پاسـخ بـه ایـن دو سـؤال، بـه حقیقت معنـای مورد نظـر ناصرخسـرو خواهیم رسـید.

علمـای علـم بیـان در تعریـف کنایـه گفته‌انـد: «کنایه عبـارت یا جمله‌ای اسـت که مـراد گوینـده معنـای ظاهـری آن نباشد.»(شمیسـا، ۱۳۷۱، ص. ۲۳۵) سـیروس شمیسـا در توضیـح کنایـه، در چنـد سـطر پایین‌تـر می‌نویسـد: «در تعریـف کنایـه می‌تـوان گفت کـه ذکـر جملـه یـا عبارتـی اسـت که به جـای معنـی ظاهری، مـراد یکـی از لـوازم معنی آن اسـت» (همـان: ۲۳۶). همان‌گونـه کـه می‌بینیـم، نمی‌توان «جسـد» را کنایه دانسـت، چـرا کـه نـه جمله اسـت و نـه عبـارت. در پاسـخ سـؤال دوم نیز بایـد گفت، در این شـرح اشـاره‌ای بـه ایـن نشده‌اسـت کـه «خـواب و خـور» در مـورد نفس، چـه معنایـی می‌تواند داشته‌باشـد؟ نکتـۀ دیگـر ایـن که وقتـی بیت با اسـتفاده از معنـای ظاهری لغـات، معنای مـورد قبـول و شایسـته‌ای دارد، چـرا بایـد معنـای مجـازی یـا کنایی بـرای لغـات در نظر بگیریـم؟ اگـر بیـت را بـا در نظر گرفتـن معنای حقیقی «جسـد» و «خـواب و خور» معنی کنیـم، چه مشـکلی در انتقـال مفاهیم مورد نظر ناصرخسـرو ایجاد می‌شـود؟ با توضیحات ارائـه شـده، می‌تـوان بـه ایـن نتیجـه رسـید کـه معنای درسـت و دقیـق «جسـد»، همان «تـن» اسـت و در ایـن بیـت، بـه هیـچ عنـوان نمی‌تـوان آن‌را در غیرمعنـای حقیقی خود در نظـر گرفت.

ـ قصیده ۱، بیت ۳۶:

ای گشته دلت خوش ز قضا و قدر به نام چـون خویشـتن سـتور گمانـی مبر مرا

ایـن بیـت در ایـن شـرح، ایـن گونـه معنـی شده‌اسـت: «ای کسـی کـه دلت بـه نام خـرد و سـخن خـوش گشته‌اسـت و اسـماً خردمنـد و سـخنور هسـتی، مرا ماننـد خودت چهارپـا و نـادان تصور مکـن.» (همـان : ۱۰۲)

در مـورد معنـای ذکرشـده برای بیت، این سـؤال به ذهن می‌رسـد که شـارح محترم «خـرد و سـخن» را معـادل کدام واژۀ بیت دانسـته‌اند؟ آیـا واقعا قضا و قدر بـه معنای خرد و سـخن اسـت؟ بی‌گمـان خیـر. بی‌توجهـی به یـک واژه در معنـای بیت، موجـب خطا در معنـای بیـت شده‌اسـت. در این بیـت «نام» به معنای ظاهر اسـت و ناصرخسـرو مخاطبان خـود را از این‌کـه تنهـا، بـه ظاهـر و نام قضا و قدر بسـنده کننـد، برحذر مـی‌دارد و معتقد اسـت، ایـن کار (بسـنده کـردن بـه ظاهـر قضـا و قـدر) تنهـا از جانب افـراد نـادان صورت می‌گیـرد. بـا ایـن توضیحـات، معنای درسـت و دقیق بیـت این‌گونه اسـت: ای که حقیقت قضـا و قـدر را درک نکـرده‌ای و تنهـا، بـه ظاهـر و نـام آن دل خـوش کرده‌ای، مـرا همانند

خـود نـادان و همچون حیوان تصـور مکن.
ـ قصیده ۲، بیت ۶:

از این همه بسـتاند بجمله هرچه‌ش داد چنانکـه باز سـتد هرچه داده بـود آن‌را

در شـرح بیـت این‌گونـه آمده‌اسـت: «روزگار تمـام آنچـه (جـاه و جـلال و قـدرت...) را بـه پادشـاه سـلجوقی داده‌اسـت، سـرانجام آن‌هـا را از او می‌گیرد، همان‌طـوری که تمام آنچـه را کـه به محمـود داد، از او گرفت»(همـان: ۱۰۳).

مشـخص نیسـت به چه قرینـه‌ای، مرجع ضمایـر «این» و «آن»، حکومت سـلجوقی و محمـود غزنـوی دانسـته شده‌اسـت. در هیچ کـدام از ابیات پیشـین، چنین اشـاره‌ای، نه آشـکار و نـه پنهـان وجـود نـدارد. شـارح محتـرم بـه دلیـل بی‌توجهـی بـه موقوف‌المعانی بـودن ایـن بیـت بـا بیـت قبـل، کوشیده‌اسـت معنـای بیـت را توجیـه کنـد. چرا کـه این معنـا بـرای ایـن بیـت، بیـش از آن‌کـه معنـای آن باشـد، توجیـه معنـای آن اسـت. بیـت بسـیار سـاده‌تر از آن اسـت کـه نیـازی بـه توجیـه معنـای آن باشـد. همان‌گونـه کـه ذکر شـد، «ایـن» و «آن» ضمایـری هسـتند که بـه بیت قبل از ایـن بیت برمی‌گردند. در شـعر ناصرخسـر، قبـل از بیـت مـورد بحـث، چنین آمده‌اسـت:

فلان اگر به شک است اندر آنچه خواهد کرد جهان بدو بنگر ، گو، به چشم بهمان را

بـا توجـه به آنچه گفته شـد، اگـر متوجه ارتباط معنایـی این دو بیت شـویم، معنای آن‌هـا به‌ویـژه بیـت دوّم(بیت مورد بحث ما) در دسـترس اسـت و نیازی به کوشـش ذهنی نـدارد. بـا ایـن توضیحـات، ناصرخسـرو در این بیـت می‌خواهـد، بی‌وفایی و ناپایـداری دنیا را متذکـر شـود. بنابرایـن می‌گویـد، دنیـا هرآنچه که می‌دهـد، می‌گیرد.
ـ قصیده ۸، بیت ۴۴:

چو مست خفت ببالینش بر، تو ای هشیار مزن گزافه به انگشت خویش پنگان را

شـارح محتـرم در شـرح ایـن بیـت می‌گویـد: «مبـادا فـردا از تـو جـز لهـو و لعب و بیهـوده‌کاری نشـانی بمانـد، همچنان‌کـه از یـاران بـد گذشـته جـز نشـانی و بـدی چیزی باقـی نمانده‌اسـت، یعنـی سـعی کـن از تو اثـر بدی باقـی نمانـد و نگویند که تـو عمرت را بـا لهـو و لعـب و بیهـوده گذرانده‌ای»(همـان : ۱۲۱).

درشـرح ایـن بیـت همانند بسـیاری دیگـر از ابیـات، بـدون کم‌ترین قرینـه، ارتباط معنایـی و یـا هـر گونـه ارتبـاط دیگـر، معنـای نزدیک و قابـل قبول بیـت، رها و بـرای آن، معنایـی دور از ذهـن ارائـه شده‌اسـت. به نظر می‌رسـد، معنای ارائه‌شـده بـرای بیت مذکور در ایـن شـرح، چنـدان وجهی نداشته‌باشـد. نکته‌ای که مـورد توجه قرار نگرفته‌اسـت، واژهٔ «گزافـه» اسـت. حضـور ایـن واژه در بیـت، معنـای مـورد نظـر نویسـنده را به طـور کامل منتفـی می‌کنـد. «گزافـه» به معنای بیهوده اسـت. اگر مصلحت اسـت که شـخص گناهکار (مـورد نظـر شـاعر) در خواب باشـد، پـس نیازی به تـلاش برای بیـداری او نیسـت. پنگان زدن بـه معنـی سـر و صـدا کردن و آگاه کردن اسـت. چنان‌که در گذشـته، هنگامی که ماه و خورشـید می‌گرفـت، بـر تشـت و هر چیزی که صدایـی از آن بلند می‌شـود، می‌کوبیدند.

«مست خفته را پنگان زدن» ضرب‌المثلی است و هنگامی استفاده می‌شود که کسی کاری بیهوده و بی‌نتیجه انجام دهد. (دهخدا، ۱۳۸۶، ج۴، ص. ۱۷۰۷) در این بیت، «مست» همان «امّت شیطان» است که در ابیات پیش ذکر شده‌است. با این توضیحات به نظر می‌رسد، معنای قرین به صحت بیت، این گونه است: همان‌گونه که با ضربهٔ انگشت بر تشت، نمی‌توان مست را بیدار کرد، امّت شیطان نیز با هشدار تو بیدار نمی‌شوند (طاهری مبارکه، ۱۳۹۲، ص. ۱۰۰).

ـ قصیده ۴، بیت ۲۷:

تو بر پایی آنجا که مطرب نشیند سزد گر ببرّی زبان جری را

در شرح بیت آمده‌است : «اگر شاعریِ دربار را پیشه خود کنی، از مطربان و خنیاگران کمتر خواهی بود، چون جایی که مطربان و خنیاگران می‌نشینند، تو باید سرپا و ایستاده باشی، شایسته است اینقدر گستاخ نباشی» (دزفولیان ۱۳۸۷،ص. ۱۱۰).

همان‌گونه که می‌بینیم، معنای ارائه‌شده برای بیت، معنایی دقیق و کامل نیست. در این مورد، ابتدا باید گفت که «اگر» در این بیت جایی ندارد و در بیت قبل ذکر شده و دامنهٔ معنایی آن، به این بیت نمی‌رسد. نکتهٔ دیگر این که بخش آخر معنی نیز نادرست است. «جری» صفتی است برای زبان نه برای شاعر؛ از این رو، معنی دقیق بیت این‌گونه است: چون جایگاه تو از مطرب کم‌تر است و آنجا که مطرب می‌نشیند، تو برپا می‌ایستی، شایسته است که این زبان گستاخ را ببری، چرا که موجب پستی و بی‌ارزشی تو شده‌است.

ـ قصیده ۱۱، بیت ۱۲:

بنگر آن‌را در رکوع و بنگر این‌را در سجود پس همین کن تو ز طاعت‌ها که می‌ایشان کنند

بیت این‌گونه شرح شده‌است: «و ببین که حیوان در برابر تو به سجود درآمده و گیاه به رکوع و خم شده است، پس تو هم مانند آن‌ها در برابر حق‌تعالی رکوع و سجود کن» (دزفولیان، ۱۳۸۷، ص. ۱۲۷).

سؤالی که در مورد این بیت مطرح می‌شود، این است که آیا واقعا، حیوان و نبات در برابر انسان سجده و رکوع می‌کنند؟ این سخن بر چه اساسی بیان شده‌است؟ بیت روشن‌تر از آن است که برای معنای، آن نیاز به دلیل و برهانی باشد. ناصرخسرو در این بیت ضمن اشاره به آیات متفاوتی از کلام خداوند که مضمون آن‌ها، تسبیح و ستایش خداوند از جانب حیوان، نبات و همهٔ مخلوقات است، می‌گوید: حال که حیوان و نبات خداوند را تسبیح می‌کنند، ای انسانی که بر آن‌ها اشرفی، تو نیز همچون آن‌ها خداوند را ستایش کن. بیت بعد تأییدی است بر این که رکوع و سجودی که در این بیت آمده است، رکوع و سجود در برابر خداوند است، نه انسان.

یکی از آیاتی که در آن، به تسبیح خداوند از جانب همهٔ مخلوقات اشاره شده‌است، آیهٔ ۱ از سورهٔ مبارکهٔ جمعه است که می‌فرماید: يُسَبِّحُ لِلّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ. ترجمه: هر آنچه که در آسمان و زمین است، خداوند را ستایش می‌کنند.

ـ قصیده ۱۳، بیت ۶:

بسی بی‌آراما که بستد زو بی‌آرامی جهان تا بیارامید و خود هرگز نارمید

در شـرح بیـت تنهـا بـه «الـف» در «بی‌آرامـا» اشـاره شده‌اسـت و جالـب ایـن کـه همیـن یـک نکتـه‌ای کـه در مـورد بیـت گفته‌شده‌اسـت نیـز نادرسـت اسـت. شـارح در ایـن خصـوص می‌گویـد: «بی‌آرامـا : الـف در ایـن کلمـه، حـرف تعظیـم و تعجـب اسـت» (دزفولیـان، ۱۳۸۷: ۱۳۱).

روشـن اسـت کـه ناصرخسـرو در ایـن بیـت می‌خواهـد، کثرت افـرادی را بیـان کند کـه دنیـا ناآرامی‌شـان را گرفتـه و بـه آن‌هـا آرامش بخشیده‌اسـت. از ایـن رو، ایـن «الف» بی‌گمـان مفیـد کثـرت اسـت، نـه چیز دیگـر. آنچـه این سـخن را اسـتوارتر می‌کنـد، ذکر واژه «بسـی» در ابتـدای بیت اسـت.

- قصیده ۳۱، بیت ۱۲:

در جهان دین بر اسب دل سفر بایدت کرد گر همی‌خواهی چریدن، مر ترا باید چمید

شـارح محتـرم در شـرح بیـت می‌گویـد: «چمیـدن: خرامیـدن. گـر همـی خواهـی چریـدن مـر تـو را بایـد چمید: اشـاره به: «من سـعی رعی و من لـزم المنـام رأی الأحلام» و ایـن معنـی از توقیعـات انوشـیروان گرفتـه شـده کـه می‌گفت: «هـر کی رود، چـرد و هر کی خسـبد، خـواب بینـد» (دزفولیـان، ۱۳۸۷، ص. ۱۳۲).

برداشـت نادرسـت از معنـای واژهٔ «چمیـدن» در این بیـت و ابیات دیگـر، موجب به خطـا رفتـن شـارح محتـرم و دیگر شـارحان دیوان ناصرخسـرو شده‌اسـت. اگـر در معنای بیـت دقّـت کنیـم، خواهیم دید کـه معنای بیت بـا «خرامیدن» چندان دلنشـین نیسـت. ناصرخسـرو در یکـی دو بیت قبـل، می‌گوید:

تا نبینی رنج و ناموزی ز دانا علم حقّ کی توانی دید بی‌رنج آنچه نادان آن ندید

همان‌گونـه کـه می‌بینیـم، در ایـن بیـت می‌گویـد: بـرای آموختـن و کسـب علـم، بایـد زحمـت بکشـی. سـپس، بیت مورد بحـث را می‌آورد و به زبان سـاده و کوتـاه می‌گوید: اگر می‌خواهـی بچـری، بایـد بچمی. حال که معنای بیـت، به معنای «چمیدن» وابسته‌اسـت، بایـد بدانیـم کـه یکـی از معانـی «چمیدن» خم شـدن اسـت. ایـن واژه امـروزه، در گویش لـری لرسـتانی، بـا همین کیفیت و معنا اسـتفاده می‌شـود. ضروری اسـت، اضافه شـود که «چریـدن اسـتعارهٔ تبعی از بهره بردن» اسـت (محمدی و برزگر خالقـی ۱۳۹۱، ص. ۱۹۶). از ایـن رو، ناصرخسـرو می‌خواهـد بگویـد، اگر می‌خواهی بهـره ببری، باید زحمت بکشـی، همان‌گونـه کـه بـرای چریدن باید خم‌شـوی.

ـ قصیده ۱۴، بیت ۳۵:

چـو کفتـاری کـه بندنـدش بعمـدا همی‌گویـد کـه اینجـا نیسـت کفتـار

در ایـن شـرح دربـارهٔ این بیت آمده‌اسـت: «تو مانند کفتاری هسـتی که وقتـی او را گرفتار می‌کننـد بـا پررویـی، اسـارت و گرفتـاری خـود را کتمـان می‌کنـد و می‌گویـد کـو کفتار،

اینجـا کفتـاری نیسـت» (دزفولیـان، ۱۳۸۷، ص. ۱۳۴). به این نکته اشـاره نشده‌اسـت که مبنـای ایـن سـخن در مورد کفتار چیسـت و کفتـار چگونه و بـا چه زبانـی می‌گوید کفتار کـو؟ کفتـاری اینجـا نیسـت. بی‌گمـان، نویسـنده در شـرح این بیت بـه خطا رفته و شـرح آن بـه گونه‌ای دیگر اسـت. «بیت اشـاره اسـت به مثـل معـروف :«خَامِـرِی أمَّ عَامِر.(پنهان شـو ای کفتـار(امّ عامـر)، زیـرا هنگام صید کفتـار، صیّاد با سـخنان نرم و بـا گفتن خامری امّ‌عامـر کفتـار را بیـرون می‌کشـد و دهنـش را می‌بنـدد» (محقـق ۱۳۸۶، ج۱، ص. ۱۵۴). قدمـا تصـور می‌کردنـد کـه کفتـار بـه صـدای خـوش، علاقه‌منـد اسـت. از ایـن رو، هرگاه می‌خواسـتند کفتاری را شـکار کنند، با سـاز و آواز به سـوی لانهٔ او می‌رفتند و می‌گفتند: «کفتـار در خانـه اسـت؟ کفتـار در خانـه نیسـت؟» و تصـور می‌کردنـد، با این سـخنان، او را اغفـال می‌کننـد و کفتـار در سـوراخ خـود می‌مانـد و تلاشـی بـرای فـرار نمی‌کنـد و شـکار می‌شـود. (فرهنگ اشـارات، ذیـل کفتار) با ایـن توضیحات، ناصرخسـرو در این بیت می‌گویـد: «گناهـان را بـر پشـت خود بارکـرده‌ای؛ امّـا باز هـم ادّعای سـبک‌باری می‌کنی؛ مثـل آن کفتـاری هسـتی که فریفتهٔ گفتار می‌شـود و بـه دام می‌افتد» (محمـدی و برزگر خالقـی، ۱۳۹۱،ص. ۸۲).

- قصیده ۵۱، بیت ۵۵:

این زرّ کجا در شود از مشک از آن پس ؟ خیـزم خبـری پرسـم از آن درج مخبـرّ

نویسـنده در شـرح بیـت، ضمن بیان توضیحاتـی، به این نتیجه می‌سـد که: «حاصل بیـت: بـه دنبـال ایـن زر و مشـک رفتـم تـا خبـری از دهـان دانایـی بشـنوم» (دزفولیـان، ۱۳۸۷، ص. ۱۸۹).

بیـت مذکـور بر اسـاس نسـخهٔ مینـوی و محقق ذکـر شده‌اسـت. بیت با ایـن کیفیت، مبهـم اسـت. از ایـن رو، بـرای درک بهتـر آن، بـه چنـد بیـت قبل اشـاره می‌شـود. قبل از بیـت مورد بحـث، ایـن دو بیت آمده‌اسـت:

دانا به مثل مـشک و زو دانـش چون بـوی یا هم به مثل کوه و زو دانش چون زر

چون بوی و زر از مشک جدا گردد و ز سنگ بی‌قدر شود سنگ و شود مشک مزوّر

این زر کـجا در شـود از مـشک از آن پس خیزم خبری پرسم از آن درج مـخبرّ

(همان)

بیـت سـوم بـه خاطـر تصحیفی کـه بـه آن وارد شده‌اسـت، معنای درسـت و روشـنی نـدارد. اگـر ابیـات را از نظـر بگذرانیـم، متوجـه خواهیم شـد که شـاعر در بیـت اول، دانا را بـه مُشـک و دانـش وی را به بوی مُشـک ماننـد کـرده و در ادامه و در مصراع دوم، تشـبیه دوم را آورده‌اسـت کـه یـک بـار دیگـر، دانا را بـه کوه و دانـش وی را بـه زر و طلایی که در کـوه وجـود دارد، ماننـد کرده‌اسـت. ناصرخسـرو در این بیـت می‌گوید: دانا همانند مُشـک اسـت و دانـش وی، هماننـد بوی آن مشـک اسـت؛ یا هماننـد (دانا) کوه اسـت و دانش وی هماننـد زرِ موجـود در کوه اسـت. (اشـاره به معـادن موجود در کوه) در بیـت دوم می‌گوید:

«اگـر بـو از مشـک و زر از کـوه جـدا شـود (مشـک بو نداشـته باشـد و کوه هم زر نداشـته باشـد) سـنگ (کـوه) بی‌ارزش می‌شـود و مشـک نیز دروغیـن و بی ارزش می‌شـود».

تـا بیت سـوم مشـکلی در ابیات دیده نمی‌شـود، امـا در مصراع اوّل بیت سـوم این‌گونه آمده‌اسـت: «ایـن زر کجـا درشـود از مشـک از آن پـس». با اسـتناد به ابیات پیشـین، این بیـت بـه ایـن صـورت بی‌گمـان نادرسـت اسـت، چراکـه «زر» و «مشـک» در دو تشـبیه جداگانـه اسـتفاده شـده‌اند و تنها مشـبّهی یکسـان داشـته‌اند. از ایـن رو، نمی‌تـوان در این بیـت ایـن دو را مرتبـط بـه هـم دانسـت و گفت: «ایـن زر از مشـک کجا مـی‌رود». حال با توجـه بـه عـدم صحـت بیت بـه این‌گونـه، شـرح‌های دیگـری را که بـر آن آمده‌اسـت، نیز بررسـی می‌کنیم.

این بیت در نسخهٔ مرحوم تقوی به این‌صورت آمده‌است:

چون بوی و زر از دانش و از مشک از آن پس　　خیـزم خبـری پرسـم از آن درج مخبـرّ

ادیـب پیشـاوری در شـرح بیـت می‌نویسـد: «به طـور لف و نشـر غیرمرتب چـون بوی از مشـک و زر از کان از ایـن پـس برخیـزم...» حاصـل بیت: به دنبال این زر و مشـک رفتم تـا خبـری از دهان دانایی بشـنوم» (طاهری مبارکـه، ۱۳۹۲، ص. ۱۸۹).

بیـت بـه چنـد دلیـل نمی‌توانـد این‌گونـه باشـد و ایـن معنـا خطـا اسـت. نکتـهٔ اوّل این‌کـه در ایـن چنـد بیـت، دانـش بـه زر و مشـک ماننـد شده‌اسـت، امّا مصحـح محترم زاویـه را رو بـه خـود تغییـر می‌دهد و سـخن را خطـاب به خـود می‌کند. به زبانـی دیگر، خـود را بـه نوعـی غیرموجـه وارد تشـبیه می‌کنـد. نکتـهٔ دوّم این کـه از آنجا کـه در این بیـت، «بـوی» به مشـک برمی‌گـردد، قاعدتـاً باید بگوییـم، «زر» به «دانـش» برمی‌گردد، امـا ایـن دو هیـچ ارتباطـی بـا هـم ندارنـد. اگر یک بـار دیگـر، به معنـی ارائه‌شـده دقّت کنیـم، بیشـتر متوجـه عـدم ارتبـاط بیـن آن‌هـا خواهیـم شـد. نکتهٔ سـوّم این اسـت که ایـن مصـرع بـه ایـن شـکل، ارتباطی بـا ابیات قبـل از خـود نـدارد، ارتباطی کـه ضرورتاً بایـد برقـرار باشـد. زیـرا ایـن بیـت هنـوز ادامـهٔ تشـبیهات موجـود در ابیات قبل اسـت. بنابرایـن، تصحیـح بیـت به این صـورت، کاملاً نادرسـت و نارواسـت و معنایـی قابل‌قبول از بیـت بـا این تصحیـح حاصل نمی‌شـود.

یکـی از شـارحان قصایـد ناصرخسـرو نیز در مـورد این بیت، نظـری ارائه داده اسـت و ضمـن معرفـی شـکل دیگری از بیـت، نظر خود را در انتهـا بر آن می‌افزاید: در نسـخه بدل چـاپ دانشـگاه مصـراع اول چنیـن اسـت: «ایـن بوی کجـا باشـد و آن راز از آن پـس»، اما بـا توجـه بـه بیـت قبل که صحبـت از «زر» و «سـنگ» نیـز بود شـاید در اصل مصـراع به جای «مشـک»، «سـنگ» بوده‌است:

این زر کجا درشـود از سـنگ از آن پس　　خیـزم خبـری پرسـم از آن درج مخبّـر

در این صورت بیت هیچ اشکالی پیدا نمی‌کند (طاهری مبارکه، ۱۳۹۲، ص. ۱۹۰).

آنچـه در نسـخه بـدل چـاپ دانشـگاه آمده‌اسـت، بـه همـان دلیلـی که شـارح محترم ذکـر کرده‌انـد، کامـلاً مـردود و غیرقابـل دفـاع اسـت، امّـا نظر ایشـان نیز صحیح نیسـت.

درست است که به این صورت (این زر کجا درشود از سنگ از آن پس) بیت هیچ اشکالی پیدا نمی‌کند، امّا تشبیه دیگر موجود در ابیات، از نظر پنهان مانده‌است و این خود، اشکالی اساسی است. اگر قرار بود که شاعر در پایان، تنها از یک تشبیه سخن بگوید، دو تشبیه در ابیات نمی‌آورد. این نظر در مورد این مصراع هم، به دلیل در نظر نگرفتن بخشی از ابیات، نادرست است.

با در نظر گرفتن همهٔ جوانب، به نظر می‌رسد تنها با تغییری کوچک در مصراع اول، می‌توان بیت را به بهترین شکل ممکن خواند و معنا کرد. از آنجا که نگارندهٔ این سطور نسخه بدلی در اختیار ندارد، آنچه بیان می‌کند، تنها نظر شخصی و بر اساس تجربیات تحقیق در دیوان ناصرخسرو است. به نظر می‌رسد، شکل درست و نزدیک به صحتِ بیت، این‌گونه باشد:

این زر کجا درشود و آن مشک از آن پس خیزم خبری پرسم از آن درج مخبرّ

اگر بیت را به این صورت در نظر بگیریم، هم دو تشبیه مذکور در ابیات قبل، در آن حضور دارند، هم ارتباط بیت با ابیات قبل، حفظ می‌شود.

ـ قصیده ۱۷، بیت ۲۹:

آنگه که مرا شکر شماری من پِست از آن پَست شمارم

نویسنده در شرح بیت گفته‌است: «اگر روزی مرا مانندِ شکر شیرین و ارزشمند بدانی و برای من ارزشی قائل بشوی، من شکر تو را آردی بی‌ارزش می‌شمارم، حتی شکر و سپاس تو برایم بی‌ارزش است» (دزفولیان، ۱۳۸۷، ص. ۱۴۸).

بی‌توجهی شارح به ابیات قبل و بعد، موجب اشتباه در معنای بیت شده‌است. این بیت با یک بیت قبل و یک بیت بعد، ارتباط معنایی دارد. به عبارت دیگر، این بیت باید با توجه به ابیات قبل و بعد، معنی شود. ابیات زیر اگر با هم معنی شوند، هیچ ابهامی در آن‌ها نیست.

تا تو بمنش مرا نخواهی مندیش منَت که خواستارم

آنگه که مرا شکر شماری من پِست از آن پست شمارم

گر موم شوی تو روغنم من ور سرکه شوی منت شخارم

ناصرخسرو در این ابیات می‌گوید، اگر مرا حرمت داری، من نیز تو را حرمت خواهم داشت و اگر به تندی برخورد کنی، من سخت‌تر برخورد خواهم کرد. با این توضیحات، معنای ابیات چنین است: تا تو مرا از روی نیکویی و نیک‌ذاتی نخواهی، تصور نکن که من خواستار تو باشم. (اگر به من گمان نیک داشته باشی، من نیز خواستار تو خواهم بود و نسبت به تو گمان نیک خواهم داشت). در ادامهٔ همین معنی و در بیت مورد نظر ما می‌گوید: اگر تو مرا شکر بشماری، پس از آن من تو را پِست(آرد) می‌شمارم. (اگر برای من ارزش قائل باشی، برای تو ارزش قائل خواهم شد). در ادامهٔ این معنی، در بیت بعد می‌گوید: اگر تو موم شوی، من به روغن تبدیل

می‌شـوم و اگـر سـرکه شـوی، مـن تبدیـل به نوشـادر خواهم شـد. (اگـر خوب باشـی، من نیـز خـوب خواهـم بـود و اگـر بد باشـی، بدتـر از تو خواهم شـد).

ـ قصیده ۲۲، بیت ۱۸:

گـر بـه باد تـو کنم خرمـن خـود را باد نبـود فـردا جـز بـاد در انبانـم

در شـرح بیـت آمده‌اسـت: «باد : مجـازاً میـل و اراده . بادکردن: کنایه از نیسـت و نابود کـردن. باد در انبان داشـتن: کنایه از تهی دسـتی اسـت» (دزفولیـان، ۱۳۸۷، ص. ۱۵۹).

بـا توجـه بـه آنچـه در شـرح بیـت آمده‌اسـت، ایـن معنـی از آن دریافت می‌شـود: اگر مطابـق میـل تـو، خـودم را نیسـت و نابود کنـم، (یا خرمـن خودم را نیسـت و نابـود کنم) تهـی دسـت خواهـم شـد. دریافـت چنین معنـای دم دسـت و نازلی بـرای بیـت، جفای به ناصرخسـرو اسـت. آنچه نویسـندهٔ محتـرم از بیـت دریافت کرده‌اند، با سـخن ناصرخسـرو انـدک تفاوتـی دارد. خرمـن را بـاد کـردن در ایـن بیـت، بـه هیـچ روی به معنی نیسـت و نابود کردن نیسـت. خرمن را باد کردن، اشـاره اسـت به کاری که کشـاورزان پس از جمع کـردن و خرمن‌کـوب کـردن محصـول خـود، انجـام می‌دادنـد و آن جداکـردن کاه و دانـهٔ خرمـن، بـا پرتـاب کـردن آن در مسـیر باد اسـت؛ به ایـن صورت کـه در هنـگام وزش باد، محصـول خرمن‌کوب‌شـده را در مقابـل مسـیر وزش باد، به آسـمان پرتـاب می‌کردند، دانه بـه زمیـن می‌افتـاد و کاه بـه همراه بـاد، از دانه جدا می‌شـد. لازم به توضیح اسـت که برای انجـام ایـن کار، هـر بادی مناسـب نبـود و گاه، بادی که مسـیر یـا سـرعت وزش آن، مورد نظـر کشـاورزان نبـود، موجب نابودی محصول و دسـت‌رنج کشـاورز می‌شـد. از ایـن رو، به بـاد کسـی خرمـن را بـاد دادن یا باد کردن، کنایه اسـت بـه معنای مطابق میـل و ارادهٔ آن کـس عمـل کـردن، طبق نظر آن شـخص عمل کـردن. با ایـن توضیحـات، درمی‌یابیم که بـاد کـردن خرمـن در ایـن بیت، بـه معنـای نابود کـردن نیسـت. ناصرخسـرو در این بیت می‌گویـد: اگـر مطابـق میـل و ارادهٔ تـو عمل کنـم، بی‌گمان چیـزی حاصل نخواهـم کرد.

ـ قصیده ۲۲، بیت ۲۶:

گـر به دنـدان ز جهـان خیـره درآویزم نهلنـدم، ببرنـد از بـن دندانـم

نویسـنده بیـت را این‌گونـه معنـی کرده‌اسـت: «اگـر بیهـوده بـا چنـگ و دنـدان و بـا تمـام وجـود بـه ایـن دنیـا درآویـزم و آن‌را محکـم بگیـرم، سرنوشـت مـرا نمی‌گـذارد، چنیـن کار می‌کنـم و چنـان مـرا به سـوی مـرگ می‌کشـاند کـه دندانهایم از ریشـه کنده شـود»(دزفولیان، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

اغلـب شـارحان مصـرع دوم را این‌گونـه خوانده‌انـد: «ببرنـد از بن، دندانم» که نادرسـت اسـت و در ایـن بیـت «دنـدان را از بـن بریدن» معنای درسـتی نـدارد. گذشـته از این، فعل مصرع دوم «بریدن» اسـت. حال آن‌که نویسـندهٔ محترم آن‌را «کندن» خوانده‌اسـت؛ روشـن اسـت کـه ما مجـاز به این‌گونه معنی کردن شـعر فارسـی نیسـتیم. ناصرخسـرو در این بیت می‌گویـد: «اگـر بـا تمـام وجـود و تلاش‌هـای فـراوان، خـود را وابسـته به ایـن دنیا کنـم و با چنـگ و دنـدان آن‌را محکـم بگیـرم، فایـده‌ای نـدارد، چـرا کـه مـرا رهـا نمی‌کنند و مـرا از

دنیایی که از صمیم قلب آن‌را دوست دارم، جدا می‌کنند» (امرایی، ۱۳۹۴، ص. ۴۷).
ـ قصیده ۲۲، بیت ۴۹:

پیش دنیا نکنم دست همی تا او نکشد در قفس خویش به دستانم

بیت این‌گونه معنی شده‌است: «من به این دنیا و مظاهر آن دست نمی‌زنم و از آن تمتع نمی‌جویم تا او یعنی سلطان خراسان با مکر و حیله و سخنان ظاهر فریب خود، مرا به قفس خود نکشاند و فریب ندهد» (دزفولیان، ۱۳۸۷، ص. ۱۶۱).

همان‌طور که می‌بینیم، در این بیت «خویش»، سلطان خراسان دانسته شده‌است. مشخص نیست چگونه مرجع این ضمیر (خویش)، سلطان خراسان تلقی شده و قفس سلطان خراسان چه معنایی دارد؟ ناصرخسرو در این بیت، معتقد است اگر به دنیا و وابستگی‌های آن دست زدی، دلبستهٔ آن خواهی شد. به همین‌خاطر، از این دلبستگی با عنوان قفس یاد کرده‌است. با این توضیحات، می‌توان به یقین گفت که مرجع ضمیر مشترک «خویش» دنیا است و به این ترتیب معنایی دلچسب‌تر و مقرون به صحت از بیت حاصل می‌شود. ناصرخسرو در این بیت می‌گوید: برای آن که گرفتار و دلبستهٔ دنیا و مادیات نشوم، هیچ‌گاه به آن‌ها نزدیک نمی‌شوم و از آن بهره‌ای نمی‌برم(با آن‌ها میانه‌ای ندارم).
ـ قصیده ۲۵، بیت ۳:

آن‌که شریفست، همچو دون نه به ترکیب از رگ و مویست و استخوان و پی و خون؟

شارح محترم بیت را این‌گونه کرده‌است: «آن‌که: مراد روح آدمی است. آن‌که شریف و ارزشمند است روح آدمی است که جوهر مجرد غیرمادی است و مانند جسم از رگ و موی و استخوان و پی و خون ترکیب نیافته است» (دزفولیان، ۱۳۸۷،ص. ۱۶۸).

در مورد این بیت، چند سؤال به ذهن می‌رسد. اول این‌که به چه قرینه‌ای و به چه دلیلی منظور از «آن‌که» روح است؟ فرض کنیم، منظور از «آن‌که» روح است، مگر نه این‌که در معنی بیت، باید همان منظور و غرض نهایی مورد نظر شاعر آورده شود؟ چرا در معنی بیت، «آن‌که» با همان کیفیت و همان شکل و معنا تکرار شده‌است؟ سؤال دیگر آن است که مگر نه این‌که فعل مصرع دوم، فعلی مثبت است؟ به چه دلیل و چرا منفی معنی شده‌است؟ نکتهٔ دیگر این که نویسنده با چه توضیحی، علامت سؤال پایان بیت را از نظر پنهان داشته‌اند؟ مگر نه این که باید به چاپ اساس پایبند بود؟ بی‌گمان چنین برداشتی از بیت و تغییر دادن عبارات و معانی لغات برای معنی کردن آن، نادرست و کاملاً نارواست. برای پی بردن به معنای دقیق و درست، کافی است دو بیت قبل را از نظر بگذرانیم. ناصرخسرو در این بیت می‌خواهد بگوید، شریف بودن به ظواهر و جسم و دیگر امور مادی و ظاهری نیست. با این توضیحات، معنی بیت چنین است: انسان‌های شریف و افراد دون، همه ظاهر و جسمی مانند هم دارند. (شریف و وضیع ظاهر و جسمی مادی و مانند هم دارند. از این رو، شریف بودن به چیزی ورای این ظواهر و امور مادی است). به عبارت دیگر، منظور ناصرخسرو این

اسـت: مگر نه این‌که انسـان شـریف، همانند فرد وضیع از رگ و پوسـت و اسـتخوان و مو و... سـاخته شده‌است؟

ـ قصیده ۲۵، بیت ۸:

نیـک و بـد و دیـوی و فریشـتگی را سـوی خردمنـد هسـت مایـه و قانـون

نویسـنده بیـت را چنیـن معنـی کرده‌اسـت: «در ایـن دنیـا هیـچ کـس بی‌ضابطـه و بدون زمینـهٔ قبلـی بـه جایی نمی‌رسـد، اگر کسـی شـیطان و بـد می‌شـود، خمیرمایـهٔ او چنین بوده‌اسـت و برعکـس، اگـر کسـی خـوب و نیکـو و فرشـته می‌گـردد، خمیرمایـهٔ او نیـک بوده‌اسـت» (دزفولیـان، ۱۳۸۷، ص. ۱۶۸).

آنچـه نویسـنده محتـرم از بیـت دریافته‌اسـت، بـا دیـدگاه و نظـر ناصرخسـرو متفاوت اسـت. بـا تأییـد این نظر، بایـد ناصرخسـرو را جبرگرا دانسـت، چرا که در بیت گفته‌اسـت، خـوب یـا بـد شـدن بـه خمیرمایهٔ انسـان وابسـته اسـت و نه چیـز دیگـر. بنابراین، انسـان یـا نیـک اسـت یا بـد و اعمـال در خوبی و بـدی دخالتی نـدارد. حـال آن‌که تنهـا توجه به چنـد بیـت بعـد همیـن قصیده، بر این سـخن خـط بطلان می‌کشـد. ناصرخسـرو در ادامهٔ همیـن قصیـده می‌گوید:

راه تو زی خیر و شـرّ هر دو گشاده‌ست خواهـی ایدون گـرای و خواهـی ایدون

روشـن اسـت کـه در این شـرح، معنای بیت بسـیار بـه هم آمیخته شده‌اسـت، بـه گونه‌ای کـه درک معنـای داده‌شـده از بیـت، دشـوارتر از خـود بیت اسـت. معنی بیـت کاملاً روش و هویـدا اسـت و نیـازی بـه ایـن همه تفصیـل نـدارد. ناصرخسـرو می‌گوید: خردمنـد راه و روش و اصـول و اسـاس نیکـی و بـدی و دیـو شـدن و فرشـته شـدن را می‌دانـد. (خردمند می‌دانـد چگونـه می‌تـوان فرشـته و چگونـه می‌توان دیو شـد).

ـ قصیده ۲۶، بیت ۱۳:

پُرچیـن شـود ز درد رخ بی‌دیـن چـون گرد خود کنی تـو ز دین پَرچین

بیـت این‌گونـه معنـی شده‌اسـت: «اگـر بـه دور خـود دیـواری از دیـن و ایمان نکشـی، آنقدر رنـج و عذاب می‌بینی که رخسـارت زرد و نحیف خواهد شـد» (دزفولیـان، ۱۳۸۷، ص. ۱۷۲).

نیـازی بـه هیـچ توضیحی نیسـت که دریافت شـارح از بیت نادرسـت اسـت. مشـخص نیسـت کـه چـرا «بی‌دین» در بیـت نادیـده گرفته شـده و در معنای بیت، هیـچ جایگاهی ندارد؟ بیت بسـیار سـاده اسـت و بدون کم‌ترین تلاش ذهنی، معنای آن قابل‌درک اسـت. ناصرخسـرو در ایـن بیـت می‌گویـد: اگـر حصـاری از دیـن و ایمان بـه دور خود بکشـی (با دیـن و ایمـان شـوی)، افـراد بی‌دین از ایـن‌کار تو خشـمگین و ناراحت خواهندشـد.

ـ قصیده ۲۸، بیت ۲۹:

خـواری مکش و کبر مکن بر ره دین رو مؤمـن نـه مقصـر بـود ای پیر نـه غالی

نویسـنده در شـرح بیـت، تنهـا دو واژهٔ آن‌را معنا کرده‌اسـت: «مقصّر: کسـی که در کار خـود اهمـال کنـد، کوتاهی کننده، سـهل‌انگار، ضعیف. غالـی: متکبر و مغـرور» (دزفولیان،

۱۳۸۷، ص. ۱۸۰).

با مرور معانی لغات می‌توان دریافت که یکی از واژه‌ها درست معنا نشده‌است. این دو واژه دقیقاً از نظر معنایی مقابل هم هستند. «غالی» به معنای غلو کننده، کسی که در کاری زیاده‌روی می‌کند، از حد گذراننده. با این توضیح، معنای بیت روشن است: «نه متکبّر باش و نه خود را خوار و زبون کن، زیرا مؤمن واقعی کسی است که در کارهایش نه کوتاهی کند و نه زیاده‌روی (در اموراتش حد میانه را نگه می‌دارد)» (امرایی، ۱۳۹۴، ص. ۱۲۱).

ـ قصیده ۳۰، بیت ۸:

ز تو سیر ناگشتنِ من ترا بس جهانا، برین کهت بگفتم نشانی

این بیت این‌گونه شرح شده‌است: «من چنان بلند همتم که سفرهٔ تو (جهان) مرا سیر نمی‌کند و بهترین نشان تو همین است که هیچ کس را سیر نمی‌کنی، پس تو میزبان بد و بخیلی هستی» (دزفولیان، ۱۳۸۷، ص. ۱۸۵).

دقّت در این معنی روشن می‌کند که آنچه برای بیت ارائه شده‌است، به‌هیچ روی از آن بر نمی‌آید. شارح محترم مرجع «این» را در همین بیت جستجو کرده‌اند. از این رو، معنای شایسته‌ای برای آن ذکر نکرده‌اند. «این کهت بگفتم» به ابیات قبل برمی‌گردد و آن مطالبی است که شاعر در مورد دنیا و ویژگی‌های آن گفته‌است. نکتهٔ دیگر این‌که روشن نیست، «بلند همت و بزرگ بودن خود» از کجای بیت برمی‌آید که شارح از آن یاد کرده‌است؟ در شرح مصرع اول گفته‌اند: «من چون بلند همتم مرا سیر نمی‌کنی» و در ادامه بیان می‌دارند: «بهترین نشان تو این است که کسی را سیر نمی‌کنی» همان‌گونه که می‌بینیم، دو بخش معنای بیت، نفی‌کنندهٔ هم هستند. با این توضیحات، درمی‌یابیم که شرحی که از این بیت در کتاب مورد بحث ما آمده‌است، به هیچ روی، شرحی شایسته نیست. ناصرخسرو در این بیت می‌گوید: این مطالبی که در مورد تو گفتم (ابیات قبل)، بهترین نشان و دلایلی است که بگویم: تو نمی‌توانی مرا ارضاء کنی. از این رو، این شایستگی را نداری که مرا مشغول خود کنی.

نتیجه‌گیری

با بررسی این کتاب و بیان خلاصه‌ای از موارد موردنظر، می‌توان به این نتیجه رسید که شارح محترم در این کتاب، اشارات قرآن و حدیث را آن‌گونه که شایسته‌است، ذکر نکرده، در بسیاری از موارد، تنها بر اساس باورهای خود، حکمی دربارهٔ ابیات صادر نموده و به اشارات و نشانه‌های موجود در متن توجهی نکرده‌است. بسیاری از ابیات دشوار شرح نشده و در مقابل، لغات، عبارات و ابیاتی شرح شده‌است که مخاطب نیاز چندانی به آن‌ها ندارد. کوتاه سخن این که بررسی کتاب، مبیّن این حقیقت است که در شرح ابیات اشکالات فراوانی وجود دارد که ضروری است در چاپ‌های بعدی مرتفع شود.

منابع

ادیب پیشـاوری، احمد (۱۳۶۳). شـرح *مشـکلات دیوان ناصرخسـرو*. به اهتمام جمشـید سروشیار، اصفهان: سهروردی.

امرایـی، آرش (۱۳۹۴). «نقـدی بـر شـرح دیـوان ناصرخسـرو»، *متن‌شناسـی ادب فارسـی*، مجلـهٔ دانشـکدهٔ ادبیـات و علـوم انسـانی دانشـگاه اصفهـان، شـماره ۴، پیاپی ۲۸.

ـــــــــــ (۱۳۹۴). *ساغری از دریا*. تهران: ارشد سپاهان.

دزفولیان، کاظم (۱۳۸۷). *دُرّ لفظ دری*. تهران: طلایه .

دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۶). *امثال و حکم*. تهران: اشجع .

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲). *با کاروان حله*. تهران: علمی .

شمیسا، سیروس (۱۳۷۱). *بیان*. تهران: فردوس.

ـــــــــــ (۱۳۷۷). *فرهنگ اشارات ادبیات فارسی*. تهران: فردوسی .

طاهری مبارکه، غلام‌محمد (۱۳۹۲). *برگزیدهٔ قصاید ناصرخسرو* . تهران: سمت .

ظفـری، ولـی الله (۱۳۶۴). حبسـیه در *ادب فارسـی از آغـاز شـعر فارسـی تـا پایـان زندیـه*. تهران: امیرکبیر.

فتوحی، محمود (۱۳۸۹). *آیین نگارش مقالهٔ علمی ـ پژوهشی*، تهران: سخن .

قبادیانـی بلخـی، ناصرخسـرو (۱۳۷۰). *دیوان حکیم ناصرخسـرو قبادیانـی*. تصحیح مجتبی مینوی و مهـدی محقق، تهران: دانشـگاه تهران.

محقق، مهدی (۱۳۷۴). *تحلیل اشعار ناصرخسرو*. تهران: دانشگاه تهران.

ـــــــــــ (۱۳۹۴). *شرح بزرگ دیوان ناصرخسرو*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

محقـق، مهـدی و کبـری بستان‌شـیرین (۱۳۸۷). *فرهنـگ لغـات و ترکیبـات و تعبیـرات دیـوان ناصرخسـرو*. بازبینـی و اصـلاح مهـدی نوریـان، تهـران: دانشـگاه تهـران.

محمـدی، محمدحسـین و محمدرضـا برزگـر خالقـی (۱۳۹۱). *شـرح دیـوان حکیـم ناصرخسـرو قبادیانـی*. تهـران: انتشـارات زوّار.